

ماهی‌گیری

شعر

در ساحل دریا نشستم
قلاب چوبی توی دستم
آن را کشیدم زود بالا
قلاب من از توی دریا
شد از زباله لب‌به‌لب پُر
از کار من خیلی تشکر

می‌خواستم ماهی بگیرم
یک سطل خالی در کنارم
یک‌دفعه قلابم تکان خورد
دیدم گرفته یک زباله
آن روز سطل خالی من
کردند ماهی‌های دریا

شاعر: عفت زینلی



کار مناسب خودت رو پیدا کن

قصه

یکی بود، یکی نبود. زیر گنبد کبود، شهری بود که شهر حیوانات بود. توی این شهر قشنگ و رنگارنگ، همه حیوانات در کنار هم به خوبی و خوشی زندگی می‌کردند و هر حیوان، برای خودش کاری داشت. خلاصه همه از صبح تا عصر، مشغول به کار مفید بودند غیر از زرافه که به خاطر گردن درازش، حس می‌کرد به درد هیچ کاری نمی‌خوره. مدتی راننده اتوبوس بود، بعدش باغبون، بعدترش پاکبان محل؛ ولی از بس که مجبور بود برای انجام همه این کارها گردنش رو خم کنه، مریض شد و گردن درد گرفت. تا این که یه روز، سنجاب کوچولو که کارش رنگ آمیزی در و دیوار خونه‌ها بود، زرافه رو دید و بهش گفت: «آقا زرافه جونم! رنگ آمیزی یه خونه بزرگ، به من سپرده شده و من دست‌تنهام. تو که فعلاً کاری نداری، میای کمک؟» زرافه با تردید قبول کرد. فردا صبح زرافه با خونه خانم بُزی مواجه شد که در و دیوارهاش تا یه جایی رنگ شده بود اما قسمت‌های بالای دیوار و سقف‌ها، بی‌رنگ و کثیف و کهنه مونده بود. پس دست‌به‌کار شد، سطل رنگ رو روی نردبون گذاشت، فرچه رو رنگی کرد و به کمک گردن درازش، به راحتی بالاترین بخش‌های خونه رو تر و تمیز رنگ کرد. سنجاب و خانم بُزی که از دیدن نتیجه کار، حسابی ذوق زده بودند، به زرافه پیشنهاد کردند از این به بعد، رنگ‌آمیزی ساختمان رو به عنوان یه شغل خوب و همیشگی ادامه بده. زرافه هم خوشحال بود که بالاخره کار مناسب خودش رو پیدا کرده.



تعطیلات

چقدر خوش می‌گذره...

سلام به بچه‌های قشنگ و زرنگ. نماز و روزه هاتون قبول. چقدر تعطیلات خوش می‌گذره! کارتون دیدن و نقاشی کشیدن بدون دلوپسی برای درس و مشق، دوچرخه‌سواری توی حیاط و پارکینگ و پارک، آب‌بازی توی استخر، استراحت زیر کولر. وای که من عاشق تعطیلاتم و برای همه شما دوستان فرفرهای هم، تعطیلات به یادموندنی و شاد و خوبی رو آرزو می‌کنم.



دور دنیا

هنرمندی از مکزیک



دوستان خوبم! دور دنیا یه بخش جدید در صفحه فرفره‌ست که در اون، گشت و گذاری داریم به همه‌جای دنیا و با فرهنگ، آداب و رسوم، هنرمندان، جاهای دیدنی و عجایب کشورهای دیگه، آشنا می‌شیم. دور دنیای امروز، سری می‌زنه به یه هنرمند مکزیکی به اسم «رافائل لوپز»، که تصویر گر کتاب و مجلات کودکانه و نقاشی‌های رنگارنگ و شگفت‌انگیزش، برای همه بچه‌های



قیچی

شعر

خیلی کارش زیاده
می‌خنده خیلی شاده
اصلاً خسته نمی‌شه
موقع کار همیشه
ای قیچی هنرمند!
کار کن و قیج قیج بخند،

مامان یه قیچی داره
پارچه‌ها رو می‌پُره
کار می‌کنه با دقت
خنده روی لباشه
بهش می‌گم: «آفرین
خیلی قشنگ می‌بُری

شاعر: عفت زینلی



بچه‌ها! چه خوبه این روزها که مدرسه تعطیله و وقت آزادتون در طول روز زیاده، برای هر روز برنامه‌ریزی داشته باشید و یکی از برنامه‌های روزانه یا هفتگی‌تون، ساختِ کاردستی‌های ساده و قشنگ باشه. این جورِی در پایان فصل تابستون و تعطیلات، یک عالمه وسیله دست‌ساز قشنگ دارید که می‌تونید به همکلاسی‌های جدیدتون هدیه بدید. امروز قراره باهم، یه جاکلیدی ساده برای آویزون کردنِ کلیدهای خونه بسازیم. **وسایل لازم:** تعدادی چوب‌بستنی پهن (از مغازه‌های لوازم شیرینی‌پزی تهیه کنید)، رنگ قرمز و مشکی گواش، چسب مایع، میخ ۱. مثل شکل، چوب‌بستنی‌ها رو شبیه بدن یک کفشدوز رنگ می‌زنیم. شش چوب قرمز و سه چوب، مشکی. ۲. چوب‌های قرمز رو از طول، به هم می‌چسبونیم و چوب‌های سیاه رو به‌جای سر و بال کفشدوز، چسب می‌زنیم. ۳. برای کفشدوز، چشم و دهن و خال می‌ذاریم. بعد یک آویز چسبدار بهش وصل می‌کنیم و کلید رو ازش آویزون می‌کنیم.



اجرا: ویکتوریا اعظم. عکاس: صادق ذباح